

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن آلمان

با چهره خندان

رفتم به عروسی یکی فامیل افغان با چهره خندان
از دختر مامای رفیقی ز دل و جان با چهره خندان
دیدم به پذیرایی گل سرخ ، به دستند گوئی همه مستند
از مرد و زن و پیر و جوان ، چون مه تابان با چهره خندان
گل بود به یک دست و به دست دگری شمع خوبان همگی جمع
داماد و عروس آمدی در سایه قرآن با چهره خندان
رقصیدن و پاکوبی آن جفت مودت بالذت وحدت
داماد پسر ترکی ، عروس دختر افغان با چهره خندان
یک خانم و آقای که از باده روح مست با کاغذی بردست
بر روی سٹیژ رفته دوتا بلبل خوشخوان با چهره خندان
آن خانم افغانی شروع کرد پیامش بر جمله سلامش
عرض ادبی کرد ، به افغانی و ترکان با چهره خندان

گفتا شکر و شیر ، یکی شعر به مهمان	بسروده یک افغان
بر مقدم تان فرش کند چون در و مرجان	با چهره خندان
خوش وقت از انم که خودش ، حاضر مجلس	بر کرسی جالس
تا فخری نصیب همه از ، زمزمه شان	با چهره خندان
کف میزنیم اکنون ، که تشریف بیارند	خود شعر بخوانند
پس ما و شما منتظر نعمت افغان	با چهره خندان
رفتم که کنم زمزمه آن شیر و شکر را	و آن لعل و گهر را
کردم عرق از کف زدن بیکدیار	با چهره خندان
قند و عسلی عرضه به مردان و زنان شد	بر پیر و جوان شد
گل‌های ادب را به نثار ره مهمان	با چهره خندان
القصه تمام کرده سر جای نشستم	آن رشته گسستم
چون مرغک بشکسته پر و بال و زمستان	با چهره خندان
دیدم که به دور و بر من اینهمه گفتار	با غم‌بر غم‌بر
با پتکی و با چوری و با دانه پیاشان	با چهره خندان
تُرکی پلو و قابلی و قورمه و سالند	هم سبب سمرقند
با کیله و انگور فراوان و فراوان	با چهره خندان
با پنجه و با قاشق و با کارد و گهی دست	گوئی که همه مست
هریک چو وزیران و رئیسان و قوماندان	با چهره خندان
رقاصه ای با رقص عرب ، حشر به پا کرد	دل شور و نوا کرد
ای کاش که منهم بدم از جمع جوانان	با چهره خندان

آمد به خیالم که درون باغ بهشتم	اما ننو شتم
از جوی عسل ، شیر و هم از حوری و غلمان	با چهره خندان
سیمین بدنانی همه گل پیکر و طناز	با عشوه و با ناز
رقصان شده از هر طرفی ، وارد میدان	با چهره خندان
دیدم نه توان است و نه تابی به من زار	پس با دل افگار
خارج شدم از محفل یاران و عزیزان	با چهره خندان
« نعمت » به مهارت رقم از محفل آنشب	با درد سر و تب
بنموده فرستاد به فامیلی ایشان	با چهره خندان